

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال نهم / دوره جدید / شماره ۳۶ / تابستان ۱۳۹۳
صص ۴۱-۵۷

ترازوی احد خو: علی (ع) در آثار مولوی

• حسین حیدری

استادیار گروه ادیان و فلسفه دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)

heydari@kashanu.ac.ir

• خدیجه کاردوست

کارشناس ارشد ادیان و عرفان دانشگاه کاشان

erfan407@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۰

چکیده

آموزه ولایت حلقه اتصال دو جریان مهم تشیع و تصوف در عالم اسلام است، از این رو درونمایه اصلی آثار پیشگامان هر دو جریان سیره و سخنان اولیا بوده است. این جستار به تحلیل و نشان دادن سیمای علی (ع) در سه اثر سترگ جلال‌الدین محمد مولوی (مثنوی، کلیات شمس و مجالس سبعه) و گزارش افلاکی از مناقب او اختصاص دارد. مولانا (۶۰۴-۶۷۲ق) که بی‌تردید خود از کاملان طریقت است، سلسله طریقت و حتی نسبیت مادری خود را به امیرالمؤمنین می‌رساند. در نگاه مولوی، از ویژگیهای بی‌قیاس حضرت علی (ع)، اخلاص، زهد، بینش، شهود و مرگ ستایی مورد اقتدای جلال‌الدین است. افزون بر آنها، رحمت و کرم علی تا بدان حد است که در گزارش احتمالاً برساخته مولوی از داستان عمرو بن عبدود، علی (ع) سرانجام هم حیات جسمانی و هم حیات معنوی به آن یل عرب اعطا می‌کند و حتی به ابن‌ملجم نوید شفاعت در روز حشر می‌دهد. در نظر مولوی، علی تنها محرم اسرار شب معراج پیامبر بوده است. همچنین در باور وی، اگر آن شاه هستی، در پی کسب مقام خلافت بود، نه برآمده از حب دنیا و ریا است، بلکه در پی این بود تا نخل خلافت و نیابت پیامبر را به ثمر برساند و آن را جانی دگر بخشد.

کلیدواژه‌ها: مثنوی معنوی، مولوی، حضرت علی (ع)، ولایت، تشیع.





مقدمه

۱) جایگاه اولیا در عرفان اسلامی

مهم‌ترین کارکرد و غایت همه انبیا و ادیان آسمانی، بخشیدن حیات دل به مردگان عالم معنا و ارائه نور سلوک و وارد گردانیدن آنها به عالم نور است که در قرآن به ولایت تعبیر شده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱ «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد و [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران]= طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاوداندند». در هندسه معرفت دینی، خداوند در آفرینش خود، آدمی را عالی‌ترین تجلی صفات خویش دانسته است و از آنجا که هدف نهایی از این آفرینش تکامل انسان است، همه چیز به شوق «آدمیت» به سوی او حرکت می‌کند. همه چیز، از معدنیات تا بشر، دانسته و ندانسته، در آرزوی مرتبه انسان کامل است، اما تنها معدودی به کسب این مرتبه فرا خوانده می‌شوند.^۲ به بیانی دیگر، تمام کائنات عالم در اطوار و منازل خلقت، کمالشان در این است که منتهی به مرتبه انسانی گردند، کمال خود انسان که عبارت از نیل به مرتبه خلافت الهی است، از طریق از خود رهایی و فنای خودی ممکن و حاصل می‌گردد.^۳

پیامبران انسانهای کاملی بودند که از جانب خدا پیامی برای کل جامعه بشری دریافت کرده‌اند. اولیا، کسانی هستند که از یکی از پیامبران تبعیت، و به آن مقام کمال انسانیت که پیامبران نوع بشر را به آن می‌خوانند، دست پیدا می‌کنند. می‌توان گفت وحی فرستاده شده از جانب خدا به پیامبران، هم حاوی صورت و هم دربر دارنده

معنا است.^۴ کتاب آسمانی، تعالیم دینی و تمام اعمال عبادی که پیامبر عرضه می‌دارد، «صورت» است و «معنا» محتوای روحانی این صورت بیرونی است. اولیا گرچه در امور صوری از پیامبر متابعت می‌کنند، ولی از معنای باطنی وحی آگاهی کامل پیدا می‌کنند. اولیا در ظاهر، از لحاظ عمل در بسیاری از عناصر صوری دین، به پیامبر اقتدا می‌کنند، ولی در باطن، مستقیماً با خدا در تماس هستند و به این معنا، وحی خود را دریافت کرده‌اند. البته بسیاری از صوفیان به دقت بین وحی (نبوی) و الهام یا کشف و شهود اولیا تمایز قائل می‌شوند.^۵ اختلاف مراتب نبوت و ولایت، مانند اختلاف مراتب نور در شدت و ضعف است.^۶ در اساس، مرتبه اولیا درست قبل از مرتبه انبیا است و آنان به «بانگ حق اندر حجاب» سخن می‌گویند^۷ و مانند اسرافیل فرشته رستاخیز، قادر هستند مردگان را جان بخشند.^۸ اولیا حتی قادرند به قدرت حق، تیر جسته از کمان؛ یعنی سرنوشت را تغییر دهند. آنان واسطه دست حق هستند و بدین جهت می‌توانند بین سبب و اثر ارتباط برقرار سازند و نیز گفته‌ها را از خاطر افراد محو کنند.^۹

مهم‌ترین دغدغه همه عارفان مسلمان، از جمله جلال‌الدین محمد مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق)، نیز گسترش این نور بوده است. در نظرگاه جلال‌الدین، در غیاب انبیا و سپری شدن فصل گل و گلستان انبیا، به ناچار باید بوی گل را از گلاب اولیا استشمام کنیم؛^{۱۰} زیرا فقط اولیا هستند که می‌توانند آدمیان را به آفاق نور برسانند. آنان (با نامهای: قطب، ابدال، شیخ، پیر، کامل، عاشق، عارف و ولی)، چونان اسرافیل در دل‌های مرده

۴. سی طریق صوفیانه عشق، ص ۱۳۳.

۵. همان، ص ۱۳۴.

۶. نک: مثنوی معنوی، ۲، ۸۲۲-۸۲۷.

۷. نک: همان، ۱، ۱۹۳۴-۱۹۳۶.

۸. نک: همان، ۱، ۱۹۳۰.

۹. نک: همان، ۱، ۱۶۶۹؛ مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب، صص ۵۰۶ و ۵۰۷.

۱۰. نک: مثنوی معنوی، ۱، ۱۶۷۱-۱۶۷۵.

۱. بقره، ۲۵۷.

۲. شکوه شمس، ص ۳۵۵.

۳. سرنی، ج ۲، ص ۶۰۷.



جان تازه می‌دمند؛^{۱۱} زیرا از خود مرده و به حق زنده شده‌اند و همه اوصاف آنان، ربّانی و حقانی شده است.^{۱۲} اولیا، نهنگان قعر دریای جلال خداوند^{۱۳} و برتر از آن، سایه خدا بر روی زمین هستند.^{۱۴} اولیا، جواسیس قلوب^{۱۵} و طیبیان خدایی هستند که بی‌مزد و منت به درمان امراض درونی آدمیان می‌پردازند. در این نگرش، پیامبران و اولیا از یک سنخ هستند، تقریباً هرچه در مورد پیامبران گفته شده، درباره اولیا هم مصداق دارد. ارجاعات مداوم مولانا به ضرورت پیروی از پیامبران، به معنای ضرورت تبعیت از اولیا نیز هست.^{۱۶}

در نگاه مولانای بلخی، ولیّ کامل در میان مردم، مانند نبی در میان امت است. همان‌گونه که نبی واسطه کمال و هدایت انسانها است، ولیّ کامل هر زمان نیز نسبت به مردم، چنین مرتبه و وظیفه‌ای را بر عهده دارد:

چون بدادی دست خود در دست پیر /

پیر حکمت کو علیم است و خطیر

کو نبی وقت خویش است ای مرید /

تا از او نور نبی آید پدید.^{۱۷}

مولوی به سبب آنکه اولیا را مظهر صفات حق می‌داند، به سالکان و مخاطبان همواره توصیه می‌کند که خدمت به اولیای حق را فرو نگذارند^{۱۸} و چنگ در دامن هدایت و ارشاد آنها زنند^{۱۹} و هرگز - چه در ظاهر و چه در باطن - آنان را انکار نکنند و رعایت ادب را در پیشگاه ایشان و در ضمیر و نهان داشته باشند،^{۲۰} تا مشمول انفاس قدسی آنان و در نتیجه، رحمت و

۱۱. نک: همان، ۳، ۲۳۶۱.

۱۲. حکمت و هنر معنوی، ص ۴۴.

۱۳. نک: مثنوی معنوی، ۳، ۳۵۹۹.

۱۴. نک: همان، ۱، ۴۲۳.

۱۵. نک: همان، ۴، ۸۰۱-۱۷۹۴.

۱۶. سی طریق صوفیانه عشق، ص ۱۳۴.

۱۷. مثنوی معنوی، ۵، ۷۴۱ و ۷۴۲.

۱۸. نک: همان، ۵، ۲۳۳۴-۲۳۳۹.

۱۹. نک: همان، ۵، ۷۴۱ و ۷۴۲.

۲۰. نک: همان، ۲، ۳۲۱۸-۳۲۲۰.

۲۱. شکوه شمس، ص ۲۸.

۲۲. مجالس سبعه، ص ۹۸.

۲ تجلیل مولوی نسبت به خلفای پیامبر
بی‌تردید کمیت و ژرفای ارادت مولوی نسبت به مولانا بی‌همتا است، با وجود این، جلال‌الدین رسماً سنی است و به ویژه در آغاز مواعظ رسمی، از خلفای دیگر با احترام یاد می‌کند: «الحمد لله الاول الذی ... بعث نبیناً محمداً(ص) العناية الازلیة بضاعته و انشقاق القمر اشارته ... و جبرئیل خادمه و البراق مرکبه و المعراج سفرته و سدره المنتهی مقامه و قاب قوسین مطلبه و مرامه و الصّدیق عاشقه و مستهامه، الفاروق عدله و حسامه و ذوالنورین ختنه و امامه و المرتضی شجاعه و مصصامه، علیهم رضوان الله و سلامه»^{۲۱}
در مثنوی نیز خلفای پیامبر به ترتیب به داشتن اوصاف صدیق، فاروق، ذی‌النورین، و شیرخدا ستایش



گردیده‌اند:

چون ابوبکر آیت توفیق شد /
با چنان شه صاحب و صدیق شد
چون عمر شیدای آن معشوق شد /
حق و باطل را چو دل فاروق شد
چونکه عثمان، آن عیان را عین گشت /
نور فیض بود و ذی النورین گشت
چون ز رویش مرتضی شد درفشان /
گشت او شیر خدا در مَرَج جان.^{۲۳}

مهدی و هادی وی است ای راه جو /
هم نهان و هم نشسته پیش رو
هرکه را خوی نکو باشد، برست /
هرکسی کو شیشه دل باشد، شکست
پس امام حیّ غایب، آن ولی است /
خواه از نسل عمر، خواه از علی است
پس به هر دوری، ولی قائم است /
تا قیامت، آزمایش دایم است.^{۲۵}

بازتاب علی(ع) در آثار مولوی

۱) سلسله معنوی مولوی به علی(ع) باز می‌گردد
از افعال صوفیان که از لحاظ معنای رمزی ارتباط
نزدیکی با ولایت تشیع دارد، پوشیدن خرقه و انتقال
آن از شیخ و مراد به مرید به عنوان رمز انتقال تعالیم
باطنی است. طبق حدیث کساء، پیامبر دختر خود
فاطمه، علی، حسن و حسین(ع) را فراخواند و بر آنها
ردایی افکند. این ردا و خرقه رمز انتقال ولایت کلیه
محمدیّه به صورت ولایت جزئیه فاطمیّه به حضرت
زهره و از ایشان به ائمه معصومان است.^{۲۶} در حقیقت،
در عالم تصوف از اصول اصلی و بدیهی است که مشایخ
تصوف و عرفان رشته اجازه خود را در امر طریقت به
حضرت علی(ع) و از ایشان به پیامبر برسانند. تقریباً
همه سلاسل صوفیه چه آنها که صراحتاً شیعی هستند،
مثل نعمت‌اللهیه و ذهبیه و چه آنها که مذهب فقهی
ایشان صراحتاً شیعی نیست و در زمانها یا مناطق تحت
فرمانروایی حکام سنی مذهب، ظاهراً سنی می‌نمودند،
مثل سهروردیه و شاذلیه، اعتقاد و بلکه اصرار دارند که
رشته اجازه‌شان به حضرت علی(ع) می‌رسد.^{۲۷}

به هر روی، انتساب مذکور اظهار ارادت و اتصال
معنوی مولانا را به علی(ع) می‌رساند. مسئله انتساب
خرقه و سلسله طریقت به امیرالمؤمنین علی(ع) چنان

جلال‌الدین ولایت، امامت و خلافت را منحصر در
نسب خاص نمی‌داند. مولانا در دفتر ششم مثنوی
می‌گوید: «همه اقوال، اعمال محمد(ص) گشایش در
گشایش است. صدها هزار آفرین بر جان او و بر ظهور
و قدوم فرزندان او باد». او سپس به توضیح فرزندان
پیامبر(ص) پرداخته است، و اخلاف سعادت‌مند او را
کسانی می‌داند که از عنصر جان و دل آن حضرت زاده
شده‌اند، هرچند که از نظر جسمی و آب و گل، نسب
آنان به او متصل نباشند. چه در بغداد و چه در هرات
یا در ری به دنیا آمده باشند. جلال‌الدین برخلاف
غالب فرق کلامی، شرط نسبیت را مهم نمی‌داند و همه
اخلاف پیامبر(ص) را به شاخه‌های گل مانند می‌داند
که اگر در هر خاک یا زمینی رویند، خاصیت واحد
جان‌بخش و فرح‌بخش دارند. وی نیز زادگان واقعی
پیامبر را چون خورشیدهایی می‌داند که اگر از مشرق
یا مغرب سر زنند، خاصیت واحد خاص خود را دارند
و هدایتگر و روشن‌کننده تاریکیها هستند.^{۲۴}

جلال‌الدین در دفتر دوم مثنوی می‌گوید: «شرط اصلی
شایستگی فرد برای مقام امامت، ولایت و خلافت،
خلق نکوی است و هرکس که واجد اوصاف والای
اخلاقی باشد، امام قائم زمان خود است، اعم از اینکه
از نسل عمر یا نسل علی(ع) باشد و واجد خوی نکو،
هم هدایت شده و هم هدایتگر است»:

۲۵. همان، ۲، ۸۱۵-۸۱۸.

۲۶. «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی»، ص ۱۰۳.

۲۷. «گفتاری در باب انتساب سلاسل صوفیه به حضرت علی(ع)»، ص ۶۱.

۲۳. مثنوی معنوی، ۲، ۹۲۲-۹۲۵.

۲۴. همان، ۶، ۱۷۴-۱۷۹.

در بین عرفا و متصوفه اسلامی شدت یافت که بسیاری از آنان به همین دلیل، متهم به تشیع می‌شدند.^{۲۸} بنا بر آنچه که افلاکی آورده، ارادتمندان مولانا همچون بسیاری دیگر از عارفان، سلسله معنوی خود را به علی بن ابی طالب (ع) ختم می‌کردند:

خیال شاه خوش خویم، تبسم کرد با رویم /

چنین شد نسل بر نسل، چنین فرزند فرزندم.

و همچنان ختم کتاب بر ذکر سلسله‌الذکر کرده شد و این است ذکر بیان سلسله ذکر لا اله الا الله، محمد رسول الله: کفاه روات چنین روایت کرده‌اند از حضرت امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع) که روزی او گفت: ای رسول خدا! راه نمای تو به من سوی خدا، بر آسان‌ترین راهها و فاضل‌ترین نزد خداوند، و سهل‌ترین، بر بندگان خدا. پیامبر (ص) فرمود: بر تو باد، یا علی آن چیز که به برکت ورزیدن آن، نبوت را یافتم. علی گفت: آن چه چیز است؟ پیامبر (ص) فرمود: آن مداومت است بر ذکر خدا در خلوت، پس علی گفت: [اگر] این چنین باشد فضیلت ذکر، که همه مردمان، ذکر خدای می‌کنند. پس پیامبر فرمود: خمش یا علی، قیامت برنخیزد، مادام که بر روی زمین گوینده ذکر خدا باشد. بعد از آن، پیامبر (ص)، کلمه لا اله الا الله را تلقین کرد و بر علی فرو خواند و بگفت: یا علی، تو خمش کن تا من سه بار ذکر الله می‌کنم و تو از من می‌شنوی. پس آن‌گاه بازگردان تا من می‌شنوم از تو.

همچنین امیرالمؤمنین علی (ع) تلقین کرد حسن بصری را، و حسن بصری تلقین کرد حبیب عجمی را و حبیب عجمی تلقین کرد داوود طایی را و داوود طایی تلقین کرد معروف کرخی را و معروف کرخی تلقین کرد سری سقطی را و سری سقطی، جنید بغدادی را و

جنید بغدادی تلقین کرد شبلی را و شبلی تلقین کرد محمد زجاج را و محمد زجاج تلقین کرد ابوبکر نساج را و ابوبکر نساج تلقین کرد غزالی را و غزالی تلقین کرد احمد خطیبی بلخی را و احمد خطیبی بلخی تلقین کرد شمس‌الائمه سرخسی را و شمس‌الائمه سرخسی تلقین کرد مولانا بهاء‌الدین محمد، معروف به بهاء ولد را و بهاء ولد تلقین کرد برهان‌الدین سید محقق ترمذی را و سید برهان‌الدین محقق ترمذی تلقین کرد حضرت مولانا جلال‌الحق و الدین محمد را و حضرت مولانا جلال‌الدین محمد تلقین کرد مولانا شمس‌الدین تبریزی را و مولانا شمس‌الدین محمد تبریزی، تلقین کرد مولانا ابن مولانا، بهاء‌الدین محمد ولد را ...^{۲۹}

طرفه آنکه در آثار مولویه، نسب جسمانی جلال‌الدین بلخی از قبیل مادر به علی (ع) بازمی‌گردد: «همچنان از حضرت سید برهان‌الدین منقول است که او روایت کرد که حضرت شیخ بهاء ولد پیوسته میان اصحاب به کرات می‌فرمود که خداوندگار من از نسل بزرگ است و پادشاه اصیل است و ولایت او به اصالت است، چه جدش دختر شمس‌الائمه سرخسی است. گویند که شمس‌الائمه، شریف بود و هم از قبیل مادر به امیرالمؤمنین علی مرتضی می‌رسد - کرم الله وجهه - و از قبل پدر به ابوبکر صدیق (رض)».^{۳۰}

۲) از علی (ع) آموز ... (علی (ع) افتخار هر نبی و هر ولی)

مناقب و فضایل علی (ع)، از زبان مولوی، در داستان «از علی آموز اخلاص عمل»، بیش از دیگر سخنان او تجلی کرده است. مقایسه آنچه که در منابع تاریخی و روایی اهل تسنن و اهل تشیع در این باب آمده، با گزارش مولوی و توجه به تفصیلهای و تغییراتی که مولانا در داستان به وجود آورده است، میزان علاقه‌مندی ارادت مولوی را به علی (ع) می‌نمایاند.

از منابع اهل تسنن، کتاب کیمیای سعادت غزالی که

۲۸. عین‌القضات همدانی در شکوی الغریب، اگرچه خود را از اتهام گرایش به مبانی اعتقادی شیعه (تعلیمه = اسماعیلیه) تبرئه می‌کند، اما نخستین مقتدای عرفان و تصوف اسلامی را پس از پیامبر گرامی اسلام (ص)، جز امیرالمؤمنین علی (ع) نمی‌داند. مقتول دیگر صوفیه، شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز به تشیع منسوب شده است (ر.ک: شکوی الغریب، ص ۴۸).

۲۹. مناقب العارفین، ج ۲، صص ۹۹۷ و ۹۹۸.

۳۰. همان، ج ۱، ص ۷۵.





احتمالاً مورد نظر و توجه مولوی بوده، حکایت را به اجمال به این صورت بیان کرده است: «علی(رض) کافری را بیافکند تا بکشد، وی آب دهان در روی علی پاشید؛ وی را دست بداشت و نکشت و گفت: خشمگین شدم، ترسیدم که برای خدای نکشته باشم».^{۳۱} برخی منابع شیعی روایت مذکور را با تفصیل بیشتری بیان کرده‌اند، از جمله در کتاب *میزان الحکمه* روایت زیر منقول است: «در آن روز که علی(ع) با عمرو بن عبدود رویاروی شد و در همان حال که می‌خواست او را بکشد، از کشتنش دست باز کشید و برگشت. حذیفه که همراه با پیامبر و یارانم، دورادور صحنه کارزار را می‌نگریست، بر این کار علی(ع) خرده گرفت، پیامبر(ص) بدو فرمود: تند نرو، اندکی درنگ کن تا علی(ع) بازگردد و راز و رمز کار خویش باز گوید. چون علی(ع) عمرو بن عبدود را کشت و بازگشت، پیامبر(ص) راز کار او را پرسید، گفت: چون خواستم او را بکشم، مادرم را بد گفتم و بر چهره‌ام آب دهان پاشیدم، ترسیدم اگر در آن حال او را بکشم، برای شادی دل خویش بکشم؛ از او دست باز کشیدم. چون آرام یافتم و خشم فرو نشست، او را برای خدا کشتم».^{۳۲}

بر اساس داستان مولوی، علی(ع) پس از پیکاری سخت، در یکی از جنگها، بر پهلوانی غلبه یافت، و بی‌درنگ شمشیرش را به قصد کشتن او برافراشت. در این لحظه، پهلوان مذکور آب دهان بر روی مبارک آن بیانداخت. فوراً، علی(ع) دست از کشتن او کشید و در پاسخ به علت توقف قتل او گفت: من برای فرو نشانیدن خشم یا ارضای شهوت و هوی و هوس خود دست به شمشیر نمی‌برم. در ضمن در این اثنا، برخی از اوصاف خود و دیگر اولیا را برشمرد.

برخلاف روایات مشهور، در گزارش رحیمانه مولوی، خصم علی، آن یل پرآوازه، سرانجام با دیدن رفتار علی(ع) و شنیدن سخنان او، اسلام آورد و در نتیجه، از کشته شدن نیز رهایی یافت. چنان که در ابیات آتی دیده می‌شود، مولوی آن روایت کوتاه را به درازا در قالب حدود ۱۲۰ بیت^{۳۳} به نظم درآورده و تفصیل داستان و اوصاف علی را از زبان سوم شخص داستان (خود مولوی) و از زبان خصم او و نیز از زبان خود علی(ع) بیان کرده است. مولانا در بیت نخست داستان، به جز توصیه به اخلاص ورزیدن، با تقدیم نام علی در مصراع اول، بر آموختن اخلاص از «علی» تأکید دارد که از نظر ادبی معنی‌دار است. در ابیات بعد، از نگاه و زبان خود، علی را کسی می‌داند که همه انبیای عظام به وجود او افتخار می‌کرده‌اند و به نوعی تساوی و یا حتی برتری شأن و مقام علی بر انبیا و اولیا باور دارد و دیگر آنکه معتقد است همه کائنات از جمله ماه آسمان که خود مظهر نورافشانی و زیبایی است، در مقابل او سر تعظیم فرود می‌آورند:

از علی آموز اخلاص عمل /

شیر حق را دان منزه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت /

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی /

افتخار هر نبی و هر ولی

آن خدو زد بر رخی که روی ماه /

سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در زمان، انداخت شمشیر آن علی /

کرد او اندر غزایش کاهلی.^{۳۴}

هماورد علی(ع) از اینکه در آن موقعیت حساس و خطرناک، او را رها کرده بود، سخت در شگفت شده و در حیرت افتاد که چه عاملی و انگیزه‌ای در کار شده بود که خطر بزرگ از دست دادن جان، برایش

۳۱. کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۵۱۷.

۳۲. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، ص ۲۴۵، به نقل از: میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۱۷ و مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۸. در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۵، مشابه این روایت ذکر شده است (ر.ک: تقدی بر مثنوی، ص ۱۹۵).

۳۳. نک: مثنوی معنوی، ۱، ۳۷۲۱-۳۸۴۳.

۳۴. همان، ۱، ۳۷۲۱-۳۷۲۵.



اهمیت کمتری داشت. از این رو، علت ترک خصم را از او جویا شد و همچنین از حضرت پرسید که در این ترک چه چیزی دیده بود که بازتابش در دل او نیز انعکاس یافت و شعله‌ای برافروخت؟ مولوی سپس از زبان خصم علی، او را شیر خدایی می‌داند و در جوانمردی به مصداق حدیث نبوی «لافتی الا علی»، برای او مقامی را قائل است که هیچ‌کس را یارای درک آن نیست. همچنین در جوانمردی، علی را به ابر نعمت الهی مانند می‌کند که در صحرای تیه بر بنی اسرائیل، بی دریغ فرو می‌بارید:

گشت حیران آن مبارز زین عمل / وز نمودن عفو و رحم بی محل
گفت بر من تیغ تیز افراستی / از چه افکندی مرا بگذاشتی؟
آنچه دیدی بهتر از پیکار من / تا شدی تو سست در اشکار من؟
آنچه دیدی که چنین خشمت نشست / تا چنان برقی نمود و باز جست؟
آنچه دیدی که مرا زان عکس دید / در دل جان، شعله‌ای آمد پدید؟
آنچه دیدی برتر از کون و مکان / که به از جان بود و بخشیدیم جان؟
در شجاعت شیر ربانستی / در مروت، خود که داند کیستی؟
در مروت ابر موسی به تیه / کامد از وی خوان و نان بی شبیه.^{۳۵}

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای / شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت، جان ما را چاک کرد / آب علمت، خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست / ز آن که بی شمشیر کشتن، کار اوست
بازگو، ای باز عرش خوش شکار / تا چه دیدی این زمان از کردگار؟
چشم تو، ادراک غیب آموخته / چشمهای حاضران بردوخته
آن یکی، ماهی همی بیند عیان / و آن، یکی تاریک می‌بیند جهان
و آن یکی سه ماه می‌بیند به هم / این سه کس، بنشسته یک موضع نعم
چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز / در تو آویزان از من درگریز.^{۳۶}

جلال‌الدین از زبان آن مبارز، علی را «حُسن القضایی» می‌داند که پس از «سوء القضاء» پدیدار شده است. از این تعبیر وی، برخی به نادرستی برداشت کرده‌اند که مراد وی از سوء القضاء، خلفای پیشین است و «حسن القضاء» خلافت او است. ولی با توجه به زمان داستان (زمان حیات پیامبر) و مناقبی که مولوی در حق خلفای قبل بیان داشته و نیز معنای اصطلاحی و رایج سوء القضاء و حسن القضاء، می‌توان این دو عبارت را به ترتیب کنایه از جنگ و نجات یا کفر و



ایمان دانست.

راهنمای طالبان و موصل آنان می‌باشد. مولانا همچنین می‌گوید گرچه باب رحمت الهی و علم نبوی، همواره وجود دارد، ولی عموم مردمان تا زمانی که دیده‌بان حقیقت، دری را برای آنان نگشاید، به وجود آن باب پی نمی‌برند و در نتیجه، از رحمت و علم حق محروم می‌مانند، ولی اگر دریچه‌ای نیز فراوی آنان گشوده شود، مرغ امید و آمالشان به سوی آن شهر پَران می‌گردد:

چون تو بایی آن مدینه علم را /

چون شعاعی، آفتاب حلم را

باز باش ای باب هر جویای باب /

تا رسد از تو، قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد /

بارگاه ماله کفواً احد

هر هوا و ذره‌ای خود منظری است /

نا گشاده کی گود آنجا دری است

تا بنگشاید دری را دیده‌بان /

در درون، هرگز نجنبد این گمان

چون گشاده شد دری، حیران شود /

پر بروید بر گمان، پَران شود.^{۴۰}

در ادامه ابیات، مولانا، علی را به باز سلطانی تشبیه می‌کند. بازی که باله‌ایش از نور الهی روشن شده و شاه حقیقتی عالم، او را پرورش داده است. همان بازی که شکار او موجودات حقیر نیست، بلکه یک تنه، عظیم‌ترین، قوی‌ترین و مخفی‌ترین شکارها را اسیر چنگال هدایت خود می‌کند:

بازگو ای باز پر افروخته /

باشد و با ساعدش آموخته

بازگو ای باز عنقا گیر شاه /

ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه

امت وحدی، یکی و صد هزار /

بازگو ای بنده بازت را شکار

در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ /

مولانا در مواردی صحابه پیامبر را به استناد حدیث: «صحابه من همچون ستارگان هستند [در شب گمراهیها]. از هرکدام که پیروی کنید، نجات می‌یابید»، به ستارگان تشبیه می‌کند.^{۳۷} مولانا در این ابیات علی را در نورافشانی و هدایتگری همانند ماه می‌داند که در حرکت شبانگه نورافشان‌تر از ستارگان است. وی می‌گوید ماه وجود علی اگر حتی سخنی هم نگوید، هدایتگر است، تا چه رسد به آنکه زبان و گفتارش هم در کار آید، در این صورت مصداق نور علی نور است:

راز بگشای ای علی مرتضی /

ای پس سوء القضاء، حسن القضاء

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است /

یا بگویم، آنچه بر من تافته است

از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟ /

بی‌زبان، چون ماه، بر تو می‌زنی

لیک اگر در گفت آید قرص ماه /

شبروان را زودتر آرد به راه

از غلط ایمن شوند و از ذهول /

بانگ مه، غالب شود بر بانگ غول

ماه بی‌گفتن باشد رهنما /

چون بگوید، شد ضیا اندر ضیا.^{۳۸}

برحسب نقل مشهور فریقین، پیامبر خاتم خود را به شهر دانش و علی را به باب و دروازه آن شهر تشبیه کرده و فرموده است: «أنا مدينة العلم و علی بأبها».^{۳۹} براساس این حدیث طالبان آشنایی و برخورداری از علم نبوی، فقط از طریق آن باب علم (علی)، می‌توانند از علم و معرفت پیامبر بهره‌مند گردند و از قشر دین به مغز و حقیقت دین نایل گردند. در زبان مولوی، علی فقط باب علم پیامبر نیست، بلکه باب ورود به شهر رحمت خداوند می‌باشد. بایی که فقط در زمان حیات علی گشوده نبوده و همواره در طول تاریخ،

۳۷. احادیث مثنوی، ص ۳۵.

۳۸. مثنوی معنوی، ۱، ۳۷۵۷-۳۷۶۲.

۳۹. بحار الانوار، ج ۴۰، صص ۲۰۰-۲۰۷.

۴۰. مثنوی معنوی، ۱، ۳۷۶۳-۳۷۶۸.

ازدها را دست دادن راه کیست؟^{۴۱}

از این پس، مولوی از زبان علی به توصیف علی می‌پردازد. علی در خصوص علت دست کشیدن از کشتن خصم می‌گوید: من برای رضای حق شمشیر می‌زنم، اگر در شجاعت همچون شیرم، ولی این شجاعت من در مسیر و مقتضای هوی و هوس نیست، بلکه همه اعمال من دقیقاً با دستورات دینی تطابق دارد تا حدی که در نبردها همچون تیغی در دست خداوند هستم و شمشیر اراده و فعل من، کاملاً به فرمان او است و مصداق آیه «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»^{۴۲} «و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیافکندی بلکه خدا افکند». من کمترین و ضروری‌ترین تعلقات نفسانی را به دور افکنده‌ام و همچون سایه‌ای هستم که از خود وجود مستقلی نداشته و هرچه دارم، از آن آفتاب عالم تاب هستی است.

علی(ع) در اعتقاد مولانا، همچون تیغی است که با گوهرهای وصال حق، مرصع و زیبا شده است. اگر او کارزار می‌کند، هدف اساسی‌اش، کشتن خصم نیست، بلکه تا سر حد امکان، در آن عرصه نیز می‌خواهد حیات معنوی به خصم خود عطا کند، همچنان که در مورد آن پهلوان چنین شد:

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم /
بنده حقم، نه مأمور تنم
شیر حقم، نیستم شیر هوی /
فعل من بر دین من، باشد گوا
ما رمیت اذ رمیتم در حراب /
من چو تیغم، وان زنده آفتاب
رخت خود را من، ز ره برداشتم /
غیر حق را من عدم انگاشتم
سایه‌ای‌ام، کدخدایم آفتاب /
حاجیم من، نیستم او را حجاب
من چو تیغم پر گهرهای وصال /

۴۱. همان، ۱، ۳۷۸۳-۳۷۸۶.

۴۲. انفال، ۱۷.

زنده گردانم نه کشته در قتال.^{۴۳}

بنابر آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^{۴۴} «نماز از کار زشت و ناپسند بازمی‌دارد»، فقط با یاد خداوند می‌توان در برابر بادهای ناموافق نفسانی ایستادگی کرد. جلال‌الدین سوانق نفسانی و غیر الهی را همچون بادهای قدرتمند فراگیر می‌داند. قوی‌ترین بادهای از نظر وی، باد خشم و باد شهوت است. به گفته مولوی، علی(ع)، همانند کوهی بوده که سهمگین‌ترین بادهای ناموافق نیز او را از جای خود حرکت نداده و فقط باد اراده و مشیّت حق او را به این سو و آن سو می‌کشاند و نیز فقط عشق به خداوند، مطبوع او بوده است:

که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد /

کوه را کی درر باید تندباد؟

آن که از بادی رود از جا، خسی است /

ز آن که باد ناموافق، خود بسی است

باد خشم و باد شهوت، باد آز /

برد او را که نبود اهل نماز

کوهم و هستی من، بنیاد اوست /

ور شوم چون کاه، بادم باد اوست

جز به باد او، نجنبد میل من /

نیست جز عشق احد، سر خیل من

خشم بر شاهان شه و ما را غلام /

خشم را هم بسته‌ام زیر لگام

تیغ حلمم، گردن خشمم ز دست /

خشم حق، بر من چو رحمت آمده است.^{۴۵}

حضرت خاتم فرمود: «هرکس بخشش، امساک، دوستی، دشمنی و ازدواج او، فقط برای خدا باشد، به کمال مرتبه ایمان نایل شده است».^{۴۶} مولوی، علی را کسی می‌داند که گرچه، از ظواهر جلال و شکوه پرزرق و برق دنیوی برخوردار نبوده است، ولی از راه اخلاص

۴۳. مثنوی معنوی، ۱، ۳۷۸۷-۳۷۹۲.

۴۴. عنکبوت، ۴۵.

۴۵. مثنوی معنوی، ۱، ۳۷۹۴-۳۸۰۰.

۴۶. احادیث مثنوی، ص ۳۷.





و عمل به حدیث مذکور، به کمال ایمان رسیده بود:
غرق نورم، گرچه سققم شد خراب /
روضه گشتم، گرچه هستم بوتراب /
چون درآمد در میان غیر خدا /
تیغ را، اندر میان کردن سزا
تا احب لله، آید نام من /
تا که ابغض لله آید کام من /
تا که اعطا لله آید جود من /
تا که امسک لله آید بود من /
بخل من لله عطا لله و بس /
جمله لله ام، نیم من آن کس.^{۴۷}

علی(ع) چنان که خود نیز می‌گوید، به مرتبه یقین و شهود رسیده و از مرتبه تقلید، ظن و گمان و اجتهاد در گذشته است و اگر در آسمان معارف دین به پرواز درمی‌آید، جایگاه، خاستگاه و مقصد طیران خود را به رأی العین می‌بیند:

و آنچه لله می‌کنم، تقلید نیست /
نیست تخییل و گمان، جز دید نیست
ز اجتهاد و از تحری رسته‌ام /
آستین بر دامن حق بسته‌ام
گر همی برم، همی بینم مطار /
ور همی گردم، همی بینم و دار
ورکشم باری، بدانم تا کجا /
ماه‌م و خورشید، پیشم پیشوا.^{۴۸}

مولانای بلخی، از زبان خود علی، علم و حکمت او را دریایی می‌داند که جویهای خرده‌ای خرد آدمیان، گنجایش درک آن را ندارند و ناگزیر، به قدر ظرفیت و استعداد و درک آنها، علی(ع) از حکمت خود بر آنها فرو می‌ریزد، همچنان که شیوه همه رسولان این چنین بوده است. این سخن مولوی احتمالاً برگرفته از حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه است، در جایی که آن حضرت اشاره به سینه خود کرده، فرمود: «در اینجا انبوهی از دانش، انباشته شده است، کاش گوش

۴۷. مثنوی معنوی، ۱، ۳۸۰۱-۳۸۰۵.

۴۸. همان، ۱، ۳۷۰۶-۳۷۰۹.

شنوایی برای آن می‌یافتم».^{۴۹}

بیش از این با خلق گفتن روی نیست /
بحر را گنجایی اندر جوی نیست
پست می‌گویم به اندازه عقول /
عیب نبود، این بود کار رسول.^{۵۰}

رسالت و مقام اصلی پیامبران، از جمله حضرت ختمی مرتبت، به ترتیب شاهد بودن، بشیر بودن و نذیر بودن است: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛^{۵۱} «ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارت‌گر و هشدار دهنده فرستادیم». جلال‌الدین با توجه به حکمی که در فقه حنفی مقبول است، به تأویل و تفسیر عرفانی آیه مذکور می‌پردازد. بنابر فقه حنفی، شهادت بندگان - به هر تعداد هم که باشند - پذیرفته نیست. جلال‌الدین همایی می‌گوید: «این مسئله که شهادت بنده مملوک در شریعت اسلام، هیچ کجا و به هیچ وجه، مسموع و مقبول نباشد، درست موافق مذهب حنفی در باب قضا و شهادت است». مرغینانی در الهدایه می‌گوید: «لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى وَ لَا الْمَمْلُوكِ».^{۵۲} اما در فقه شیعه امامی، حریت در شهادت شرط نیست.^{۵۳} مولوی می‌گوید: اگر پیامبران، به مقام «شاهد» بودن رسیدند، به این دلیل بود که از بندگی هوی و هوس کاملاً رها شده بودند؛ زیرا رها شدن از بندگی نفسانیات، بسیار سخت‌تر و ارزشمندتر از آزادی از بندگی ظاهری است و هر بنده‌ای با یک جمله خواهش می‌تواند آزاد شود، ولی آزادی از بندگی نفسانیات بسیار دشوار است. به هر حال، علی(ع) در ذهن و زبان مولوی، کسی است که از هر نوع رقیّت و بندگی هوی و هوس، آزاد گردیده و به مقام شهود و شاهدی؛ یعنی همان مقام انبیا، اصل گردیده است:

از غرض خرّم، گواهی خرّ شنو /

۴۹. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، ص ۲۴۰.

۵۰. مثنوی معنوی، ۱، ۳۸۱۰ و ۳۸۱۱.

۵۱. احزاب، ۴۵.

۵۲. الهدایه، ج ۳، ص ۱۲۲.

۵۳. مولوی نامه، ج ۱، ص ۷۳.

که گواه بندگان، نه ارزد دو جو
در شریعت مر گواهی بنده را/
نیست قدری، نزد دعوی و قضا
گر هزاران بنده، باشندت گواه/
شرع نپذیرد، گواهیشان به کاه
بنده شهوت، بتر نزدیک حق/
از غلام و بندگان مسترق

کین به یک لفظی شود از خواجه حر/
و آن زید شیرین و میرد تلخ و مُر
بنده شهوت ندارد خود خلاص/
جز به فضل ایزد و انعام خاص
گشت ارسلناک شاهد در نذر/
ز آن که بود از کون، او حر ابن حر
چون که حرّم، خشم کی بندد مرا/
نیست اینجا جز صفات حق، در آ. ۵۴

همچنان که در بنیاد جهان بینی مولانا، رحمت حق بر
غضب او پیشی دارد، رحمت علی(ع) و دیگر اولیای
حق نیز، بر قهر آنان سابق است. بنابراین فرجام کار
خصم امیرالمؤمنین هم به ایمان و هم به سلامت او
می انجامد. پس از آنکه خصم ایمان آورده و به مقام
ولایت علی معترف گردید و کیمیای هدایت الهی
وجود بی ارزش او را گران قدر گردانید، علی(ع)، به او
نوید داد که او در مرتبه ایمان با خود همسان است:

اندرآ، کازاد کردت فضل حق/
ز آن که رحمت داشت بر خشمش سبق
اندرآ اکنون که جستی از خطر/
سنگ بودی کیمیا کردت گهر
رسته ای از کفر و خارستان او/
چون گلی بشکف بر سروستان هو
تو منی و من توام، ای محتشم/
تو علی بودی، علی را چون کشم؟ ۵۵

در واقع، کرم و رحمتی از این برتر برای حق تعالی

نمی توان قائل شد که معصیتی عظیم (جنگ با علی)
را سبب و مقدمه رسیدن به آن مقام والا قرار دهد.
مولانا در سخن خود در باب کریمی خداوند و بندگان
خاص او، به دو آیه قرآن استناد جسته است: یکی
آیه ۵۳ سوره زمر «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى
أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «بگو ای بندگان من
که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت
خدا نومید مشوید، در حقیقت خدا همه گناهان را
می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است» و دیگری
آیه ۷۰ سوره فرقان که خداوند نوید می دهد نه تنها
گناهان پیشین توبه کاران بخشیده خواهد شد، بلکه
سینات آنان به حسنات مبدل خواهند گردید: «إِلَّا
مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ
سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ ۵۶ «مگر
کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند،
پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می کند و
خدا همواره آمرزنده مهربان است».

معصیت کردی به از هر طاعتی/
آسمان پیموده ای، در ساعتی
پس خجسته معصیت کان کرد مرد/
نی ز خاری، بر دمد اوراق ورد؟
نی گناه عمر و قصد رسول/
می کشیدش تا به درگاه قبول
نامیدی را خدا گردن زدست/
چون گناه و معصیت، طاعت شدست
اندرآ من در گشادم مرترا/
تف زدی و تحفه دادم مرترا
من جفاگر را چنینها می دهم/
پیش پای چپ، چسان سر می نهم؟
پس وفاگر را چه بخشم؟ تو بدان/
گنجها و ملکهای جاودان. ۵۷

۵۶. فرقان، ۷۰.

۵۷. مثنوی معنوی، ۱، ۳۸۳۰-۳۸۴۳.

۵۴. مثنوی معنوی، ۱، ۳۸۱۲-۳۸۲۴.

۵۵. همان، ۱، ۳۸۲۵-۳۸۲۹.





۳) علی(ع)، تنها محرم اسرار شب معراج

بنابر نقل افلاکی در فقرات زیر، جلال‌الدین معتقد بوده که علی(ع) تنها کسی بود که پیامبر خاتم(ص)، شایستگی نقل برخی از اسرار شب معراج را در او یافته بود و منحصرأ به او اسرار نهان را بازگفت. البته در اینجا نیز مولانا برخلاف دیدگاه قاطبه متکلمان، معراج را ویژه پیامبر نمی‌داند و همه اولیا را در زمان پیامبر و پس از آن، بالقوه شایسته دریافت بی‌واسطه اسرار خدایی از طریق جبرئیل خاص آنان، می‌شمارد: «همچنان از کرام اصحاب منقول است که روزی، بزرگی از حضرت مولانا سؤال کرد که در شب معراج، خدا را با مصطفی، و او را با خدا چه اسرار بود؟ و در میانه چه‌ها رفت؟ فرمود که حضرت کردگار ۷۰ هزار کلمات اسرار پرنور، بر محمد مختار بازگفت، بعد از آن فرمود که در کشف ۳۵ اسرار مختار باش، نه اختیار خود به هرکه خواهی از اخبار بازگو و ۳۵ هزار اسرار را پوشیده‌دار و هیچ‌کس از اخبار و ابرار اخبار مکن و مگو. همانا که صحابی کرام را بر بعضی از آن اسرار اطلاع بخشیده، قرب ۱۰ هزار اسرار به گوش امیرالمؤمنین علی(ع) باز گفت. مابقی را در کتمان غیب خود می‌نهفت.

همچنان روزی به سر وقت اخوان الصفا و یاران وفا سر رسیده، آن سرایر را که از عالمیان پوشانیده بود، از ایشان بشنید. فرمود: این اسرار را که به شما گفت؟ و اطلاع شما از کجا است؟ گفتند: آن که به شما به ناگفتن و نهفتن آن اشارت کرده بود، بی‌واسطه ملک المقرب و نبی مرسل به ما گفت. چنان که گفت:

من نهانی ز جبرئیل امین /

جبرئیل دگر امین دارم.

همانا که حیرت رسول در قربت و قبول ایشان یکی در هزار شده، تواجد می‌نمود و لله الحمد و المنه، حق تعالی ما را بر اسراری اطلاع بخشیده است که همه اخوان الصفا در حیرت و حسرت آن هستند».^{۵۸}

۵۸. مناقب العارفین، ج ۱، صص ۵۹۹-۶۰۰.

۴) علی(ع)، شفیع ابن ملجم در روز محشر

بنابر روایات بسیار، علی(ع) نیز چون بسیاری از اولیای خداوند، یقین داشته است که سرانجام به شهادت خواهد رسید. ولی بنابر برخی از روایات،^{۵۹} علی(ع)، حتی قاتل خود (ابن ملجم) را می‌شناخت و به او نیز از پیش اعلام کرد که به چنین جنایتی دست خواهد زد. در ذیل به دو نمونه از این روایات اشاره می‌شود:

محمد بن سعد در کتاب طبقات چنین آورده است: «زمانی که علی(ع) مردم را برای بیعت با خود فراخواند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی نیز برای بیعت نزد آن حضرت آمد، ولی امیرالمؤمنین دوبار، او را از بیعت کردن باز داشت. آن‌گاه بیعت او را پذیرفت و به او فرمود: چه چیزی می‌تواند از اقدام شقی‌ترین مردم جلوگیری کند. تو ریش و مویم را با خون سرم خضاب و رنگین خواهی کرد. سپس این بیت را خواند: سینه‌ات را برای مرگ محکم ببند (برای مرگ آماده باش)؛ زیرا هر آینه، مرگ به سوی تو خواهد آمد. آن‌گاه که کشته شدن، پای به سرای وجود تو نهد، هرگز اندوهناک و بی‌تاب مشو».^{۶۰} همچنین در همان کتاب، پس از آنکه خبر فوق را آورده است، این جمله را اضافه می‌کند که آن حضرت فرمود: «سوگند به خدا، این جز عهدی نیست که پیامبر اکرم با من در میان گذاشته است».^{۶۱}

بوالفرج اصفهانی نیز چنین نقل می‌کند: «وقتی که امیرالمؤمنین حقوق بیت‌المال مردم را توزیع می‌کرد، نوبت ابن ملجم که رسید، آن حضرت فرمود:

ارید حباؤه و یرید قتلی /

۵۹. مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، صص ۳۸ و ۳۹، به نقل از: دلائل النبوه، ص ۲۰۲، تفسیر ابوالفتوح، ج ۴، ص ۳۱۳ و اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۸۳؛ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، صص ۷۷۴ و ۷۷۵، به نقل از: الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۱۲.

۶۰. مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۳۹، به نقل از: طبقات ابن سعد، ج ۳، صص ۲۲ و ۲۳.

۶۱. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، ص ۷۷۴، به نقل از: طبقات ابن سعد، ج ۳، صص ۳۳ و ۳۴.

عذیرک من خلیلک من مراد؛

من برای او عطا کردن می‌خواهم، در حالی که او، مرگ مرا می‌طلبد. عذر آن رفیق مرادی را در این خیالی که دارد، بیان کن.^{۶۲}

جلال‌الدین مولوی در ادامه داستان «از علی آموز اخلاص عمل»، که به وصف کریم بودن علی(ع) و آزاد کردن خصم انجامید، در بیان نمونه دیگری از رحمت بی‌دریغ و بی‌شائبه آن حضرت و براساس روایات مذکور، حکایت زیر را نقل می‌کند:

برحسب داستانی که مولوی نقل می‌کند، پیامبر خاتم، خود به ابن‌ملجم گفته بود که او قاتل علی خواهد بود و ابن‌ملجم پس از شنیدن این پیشگویی نبی خاتم، به نزد علی شتافته، از او با اصرار درخواست کرد که پیشاپیش او را به قتل برساند، تا دست او به این جنایت بزرگ آلوده نشود. ولی علی به دو دلیل از این کار امتناع کرد: اول اینکه؛ این کار قصاص قبل از جنایت است و مشروع نیست و دوم اینکه؛ کشته شدن علی(ع) بر دست آن ملعون، برحسب مشیت و قضای خداوند است و باید در برابر قضای او تسلیم شد و علی نیز همواره به قضای حق راضی بوده است.

البته با صرف نظر از هدف مولوی، تغییراتی که او در روایت آورده است، معقول نیست؛ زیرا با توجه به جوانی ابن‌ملجم در زمان شهادت امیرالمؤمنین، بدیهی است که او اساساً در زمان پیامبر هنوز متولد نشده بود یا کودک خردسالی بوده است و دیگر آنکه در هیچ‌یک از منابع تاریخی به ابن‌ملجم به عنوان رکاب‌دار و چاکر حضرت علی(ع) اشاره‌ای نشده است:

کرد آگه آن رسول از وحی دوست /

که هلاکم عاقبت بر دست اوست

او همی گوید بکش پیشین مرا /

تا نیاید از من این منکر خطا

من همی گویم چو مرگ من ز تست /

با قضا من چون توانم حيله جست؟

او همی افتند به پیشم کای کریم /

مر مرا کن از برای حق دو نیم

تا نه آید بر من این انجام بد /

تا نسوزد جان من بر جان خود

من همی گویم برو جَفَّ القلم /

زان قلم بس سرنگون گردد علم

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو /

ز آنک این را من نمی‌دانم ز تو

آلت حقی تو، فاعل، دست حق /

چون زخم بر آلت حق طعن و دق؟

گفت او پس آن قصاص از بهر چیست /

گفت هم از حق و آن سرّ خفیست.^{۶۳}

برحسب حدیث نبوی، مرکب قلم قضای الهی در خصوص حوادث گذشته، حال و آینده خشک شده و قابل تغییر نمی‌باشد: «مرکب قلم (قضای الهی)، به آنچه پدید آمده یا خواهد آمد، خشک شده است».^{۶۴} و نیز این حدیث: «قلم قضای الهی خشک شده است، به آنچه که با آنها مواجه خواهی شد».^{۶۵}

اگر قاتل بودن ابن‌ملجم برحسب قضای الهی بوده است، در این صورت چرا باید او قصاص شود و در روز قیامت مؤاخذه و عقاب گردد؟ مولوی پاسخ می‌دهد که قصاص ابن‌ملجم نیز برحسب قضای الهی است و دیگر آنکه جلال‌الدین با کرم الهی و کرم ولی خداوند و علی(ع)، مشکل را حل می‌کند؛ زیرا برحسب گفته مولوی، امیرالمؤمنین به قاتل خود نوید داد که شفیع او در روز جزا خواهد بود:

گر کند بر فعل خود او اعتراض /

ز اعتراض خود برویاند ریاض

اندرین شهر حوادث، میر، اوست /

۶۳. مثنوی معنوی، ۱، ۳۸۴۶-۳۸۵۶.

۶۴. احادیث مثنوی، ص ۳۸، به نقل از: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۷، ج ۲، ص ۱۹۷ و کنوز الحقائق، ص ۵۵.

۶۵. احادیث مثنوی، ص ۳۸، به نقل از: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۴، ج ۴، ص ۹۲.

۶۲. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، ص ۷۵۵، به نقل از: مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی.





در ممالک، مالک تدبیر اوست
 آلت خود را اگر او بشکند /
 آن شکسته گشته را نیکو کند.^{۶۶}
 باز آمد کای علی زودم بکش /
 تا نبینم آن دم و وقت ترش
 من حلالیت می‌کنم، خونم بریز /
 تا نبیند چشم من آن رستخیز
 گفتم: ار هر ذره‌ای خونی شود /
 خنجر اندر کف، به قصد تو رود
 یک سر مو از تو نتواند برید /
 چون قلم بر تو چنان خطی کشید
 لیک بی‌غم شو، شفیع تو منم /
 خواجه روحم، نه مملوک تنم.^{۶۷}

۵) مرگ بی‌مرگی و برگ بی‌برگی علی(ع)

به گفته مولوی، علی(ع) از نادر افرادی است که
 نه تنها از مرگ گریزان نیست، بلکه بدان «عشق»
 می‌ورزد و مرگ همچون انگبین برای او گوارا است؛
 زیرا مرگ جسمانی در ظاهر پایانی است، ولی در
 واقع برای او مقدمه حیات جاودان است و در مقام
 تشبیه، رفتن از این عالم برای او و دیگران، در حکم
 بیرون رفتن از زندگی جنینی و پای نهادن به عالمی
 بس عظیم‌تر است. جلال‌الدین ایباتی را که به حلاج
 نسبت داده‌اند، زبان حال علی(ع) نیز می‌داند. مولانا
 با تغییراتی در اشعار حلاج می‌گوید: ای جوانمردان!
 در مرگ من زندگی است. تا چه زمانی باید از موطن
 خود دور افتاده باشم؟ اگر زندگی در این عالم، نوعی
 فراق و جدایی از آن موطن نبود، خداوند از زبان ما
 نمی‌فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».^{۶۸}

باز رو سوی علی و خونیش / وان کرم با خونی و
 افزونیش
 گفت خونی را همی بینم بچشم /
 روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم

ز آنک مرگم همچو من شیرین شدست /
 مرگ من در بعث چنگ اندر زدست
 مرگ بی‌مرگی، بود ما را حلال /
 برگ بی‌برگی، بود ما را نوال
 ظاهرش مرگ و به باطن زندگی /
 ظاهرش ابتر، نهان پابندگی
 در رحم زادن، جنین را رفتن است /
 در جهان، او را ز نو، بشکفتن است
 چون مرا سوی اجل عشق و هواست /
 نهی «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ»^{۶۹} مراست
 ز آنک نهی از دانه شیرین بود /
 تلخ خود نهی حاجت کی شود
 دانه که تلخ باشد مغز و پوست /
 تلخی و مکروهیش خود نهی اوست
 دانه مردن مرا شیرین شدست /
 «بَلْ أَحْيَاءٌ»^{۷۰} پی من آمدست
 أَقْتُلُونِي يَا ثِقَاتِي لایما /
 اَنْ فِي قَتْلِي حَيَاتِي دایما
 اَنْ فِي مُوتِي حَيَاتِي یافتی /
 کَمَ افَارِقَ مُوطِنِي حَتَّى مَتِي
 فرقی اولم تکن فی ذاللسکون /
 لم یَقُلْ اَنَا لِیهِ رَاجِعُونَ
 راجع آن باشد که باز آید به شهر /
 سوی وحدت آید از دوران دهر.^{۷۱}

۶) علی(ع)، ثمره نخل خلافت

از نگاه و قضاوت مولوی، کالبد جسمانی برای
 امیرالمؤمنین هیچ ارزشی نداشت و آن بزرگوار، با
 بی‌اعتنایی به این کالبد خاکی، رادمرد رادمردان شده
 بود و خنجر و شمشیر برای او، بسان ریحان معطر
 و خوشبو بود و شامه جان او را می‌نواخت و همان
 مرگی که برای دیگران هولناک و پرمخافت می‌نماید،
 برای او چون جشن و باغ نرگس، دل‌نشین و دل‌نواز

۶۶. بقره، ۱۹۵.

۶۷. همان، ۳۹۳۸-۳۹۴۲.

۶۸. بقره، ۱۵۶.

۶۹. مثنوی معنوی، ۱، ۳۸۵۶-۳۸۵۸.

۷۰. همان، ۱، ۳۹۳۸-۳۹۴۲.

۷۱. مثنوی معنوی، ۱، ۳۹۲۴-۳۹۳۷.

می‌نمود.

و زبان هر اندیشمندی است. در باب تأثیر سخنان علی به خصوص نهج البلاغه بر آثار مولوی، شروع مثنوی به ویژه از سید جعفر شهیدی و علامه جعفری موارد بسیاری را باز نموده‌اند. با وجود این، پیشینه جستجوها درباره نظرگاه مولانا نسبت به امیرالمؤمنین علی(ع) مستند به مثنوی او بوده است، ولی این جستار به همان میزان به حماسه غزل عرفانی دیوان شمس نیز توجه دارد. در ادامه ابیاتی از کلیات شمس، با ذکر شماره غزل گزیده و ارائه می‌شود که نمایانگر یاد علی در سخنان مولانا است:

مفتی عقل کل به فتوی دهد جواب /

کاین دم قیامت است روا کو و ناروا /

در عیدگاه وصل برآمد خطیب عشق /

با ذوالفقار و گفت مر آن شاه را ثنا.^{۷۴}

عمری باید تا دیو از او بگریزد /

احمدی باید تا راه چلیپا بزند

عارفا بهر سه نان دعوت جان را مگذار /

تا سنانت چو علی در صف هیجا بزند

زین گذر کن که رسیدست شهنشاه کرم /

خیز تا جان تو بر عیش و تماشا بزند.^{۷۵}

آمد بهار خرم و رحمت نثار شد /

سوسن چو ذوالفقار علی آبدار شد

بربند این دهان و میماید باد بیش /

کز باد گفت راه نظر پرغبار شد.^{۷۶}

اگر به دیده من غیر آن جمال آید /

بکنده باد مرا هردو دیده‌ها به کلند

دریغ پرده هستی خدای برکندی /

چنانک آن در خیبر علی حیدر کند.^{۷۷}

هرکه بهر تو انتظار کند /

بخت و اقبال را شکار کند

ز انتظار رسول تیغ علی /

سخنان علی(ع) در باب لزوم اجتناب از زرق و برق دنیا و لزوم زهدورزی در برابر آن، در خطابه‌ها و مواعظ مولانا انعکاسی وسیع دارد. از جمله در مجلس اول از مجالس سبعة، در جایی که مولانا می‌خواهد در ذم دنیا و بی‌وفایی آن سخن گوید، کلماتی نیکوتر از قرآن و علی(ع) به ذهن او تبادر نمی‌کند و به صراحت مضمون سخن علی(ع) را بیان می‌کند: «زر و مال، جادوی چشم‌بند و گوش‌بند است. قاضی و حاکمی که موی در مو می‌بیند به علم و هنر، چون طمع مال و رشوت کند، چشم او بیند و به روز روشن ظالم را از مظلوم نشناسد، چنان که علی(ع) در خطبه خویش فرمود: و أُحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَرَارَةٌ غَدَارَةٌ مَكَارَةٌ سَحَارَةٌ».^{۷۲} مضمون سخن منقول مولانا از فقراتی از خطبه ۱۱۱ نهج البلاغه برگرفته شده است: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوءٌ خَصِرَةٌ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَتَحَلَّتْ بِهَ الْآمَالِ... غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ... أَكَالَةٌ غَوَالَةٌ»؛ «اما بعد، من شما را از دنیا می‌ترسانم که [در کام] شیرین است و [در دیده] سبز و رنگین. پوشیده در خواهشهای نفسانی، و [با مردم] دوستی ورزد با نعمتهای زودگذر این جهانی. متاع اندک را زیبا نماید و در لباس آرزوها درآید. فریبنده‌ای است بسیار آزار. کشنده‌ای تبهکار».^{۷۳}

بر مبنای چنین اعتقادی، جلال‌الدین می‌گوید علی(ع) اگر در پی احقاق حق خود برای خلافت مسلمانان کوشش و جهاد می‌کرد، می‌خواست الگو و اسوه برای حاکمان عالم در طول تاریخ باشد و امیران عالم را راه و رسم حکومت عادلانه بیاموزد و به تعبیری دیگر، حکومت را جانی دیگر بخشد.

۷) نمونه‌هایی از بازتاب علی(ع) در زبان دیوان شمس

شعر بیش از نثر، نمایانگر ضمیر ناخودآگاه ذهن

۷۲. مجالس سبعة، ص ۴۰.

۷۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷ و ۱۱۱.

۷۴. کلیات شمس، غزل شماره ۲۰۲.

۷۵. همان، غزل شماره ۷۸۶.

۷۶. همان، غزل شماره ۸۷۱.

۷۷. همان، غزل شماره ۹۳۷.





در غزا خویش ذوالفقار کند.^{۷۸}
 بردی دلم را بدادی به زاغان /
 گرفتیم گروگان خیالت به تاوان
 خمش باش ای تن که تا جان بگوید /
 علی میر گردد چو بگذشت عثمان.^{۷۹}
 آه دردت را ندارم محرمی /
 چون علی آه می‌کنم در قعر چاه
 چه بجوشد نی بروید از لبش /
 نی بنالد راز من گردد تباه.^{۸۰}
 عارف گوینده اگر تا سحر صبر کنی همچو علی /
 از جهت خسته دلان جان و نگهبان منی
 در صف خود سر نبری از کف خود /
 بولهب و سوسه را تا نکنی راه زنی.^{۸۱}
 اگر امشب بر من باشی و خانه نروی /
 یا علی شیر خدا باشی یا خود علوی.^{۸۲}

نتیجه‌گیری

۱. مولانا به صراحت اذعان می‌کند که در تاریکیهای زمان، از ورای هفت قرن این ماه وجود علی است که بر او تائیده و راههای هدایت را به او نمایانده است. جلال‌الدین از زبان خصم علی در داستان اخلاص عمل گوید:

از تو بر من تافت چون داری نهان /

می‌فشانی نور چون مه بی‌زبان.^{۸۳}

۲. در یک جمع بندی در شعر اخلاص عمل و شفیع ابن ملجم، با استناد به شماره ابیات در دفتر نخست مثنوی می‌توان اوصاف علی را در نگاه مولانا این‌گونه ارائه کرد: اسوه اخلاص (۳۷۲۱)، شیر حق (۳۷۲۱)، افتخار هر نبی (۳۷۲۳)، افتخار هر ولی (۳۷۲۳)، رخی که ماه بر آن سجده آورد

(۳۷۲۴)، شیر ربانی (۳۷۳۲)، عقل و دیده محض (۳۷۴۵)، باز عرش (۳۷۵۰)، مدرک غیب (۳۷۵۱)، مرتضی (۳۷۵۷)، حسن القضاء (۳۷۵۷)، قرص ماه (۳۷۵۹-۳۷۶۲)، ضیا اندر ضیا (۳۷۶۲)، باب مدینه علم (۳۷۶۳)، باب رحمت (۳۷۶۵)، باب هر جویای باب (۳۷۶۵)، خورشید جان‌بخش (۳۷۷۶)، خورشیدی درخشان‌تر از ستارگان دیگر (۳۷۶۷)، ره پنهان هدایت (۳۷۷۹)، راه کمال (۳۷۸۱ و ۳۷۸۲)، باز پرافروخته (۳۷۸۳)، دست پرورده شاه هستی (۳۷۸۳)، باز عنقا گیر شاه (۳۷۸۴)، به تنهایی امت واحد (۳۷۸۵)، بنده حق، نه مأمور تن (۳۷۸۶)، شیر حق (۳۷۸۷)، فعل او گواه دین او (۳۷۸۷)، مظهر و مصداق اراده و فعل الهی (۳۷۸۹)، فانی فی الله و باقی بالله (۳۷۹۰)، عدم انگار ماسوی الله (۳۷۹۰)، سایه خدا (۳۷۹۱)، حاجب بارگاه احدیت (۳۷۹۱)، مزین به گوهرهای وصال (۳۷۹۲)، حیات‌بخش حتی در جنگها (۳۷۹۲)، ثابت و استوار در برابر نامالیمات (۳۷۹۳)، کوه حلم و صبر و داد (۳۷۹۴)، هستی او فقط از بنیاد شاه حقیقی (۳۷۹۷)، رهبر وجود او عشق احد (۳۷۹۸)، کاظم غیظ (۳۷۹۹)، غرق نور (۳۸۰۱)، گلشن الهی (۳۸۰۱)، نام او احب الله (۳۸۰۳)، جود او مصداق اعط الله (۳۸۰۴)، امساک او امسک الله (۳۸۰۴)، حیات او سراسر برای خدا (۳۸۰۵)، عمل او برآمده از دید دوست، نه از تقلید و گمان و اجتهاد (۳۸۰۶)، حرکت او در مدار حق (۳۸۰۸)، پرواز و دست او بر مطار و بسته بر دامان حق (۳۸۰۷)، دروازه علم الهی (۳۸۴۱)، رابطه او با حق چونان رابطه ماه با خورشید (۳۸۰۹)، بخشنده ملک جاودان به آدمیان (۳۸۴۳)، رساننده بندگان به سروستان هو (۳۹۴۲)، خواجه روح (۳۹۴۲)، شفیع دشمنان (۳۹۴۲)، رادمرد رادمردان (۳۹۴۳)، ثمردهنده نخل خلافت (۳۹۴۶ و ۳۹۴۷)، ترازوی احد خو (۳۹۸۱)، ولایت او میزان و زیانه همه معیارها و ترازوها (۳۹۸۱)، چراغ چشم جو (۳۹۸۴)، گوهر دریای نور (۳۹۸۴) و غیره.

۷۸. همان، غزل شماره ۹۸۵.

۷۹. همان، غزل شماره ۲۰۸۸.

۸۰. همان، غزل شماره ۲۳۸۰.

۸۱. همان، غزل شماره ۲۴۵۹.

۸۲. همان، غزل شماره ۲۸۸۶.

۸۳. مثنوی معنوی، ۱، ۳۷۵۹.

۳. با اوصاف مذکور، مولانا به افضلیت معنوی علی قائل است و هیچ شیعه‌ای نیز فراتر از آن در حق علی نگفته است. با این حال مدعی است هنوز سخنه‌ای بسیار ناگفته مانده و آنچه از دریای مکارم علی می‌توان گفت در حد گنجایش کوزه کوچک فهم عامه مخاطبان و تحمل آنان است، نه درخور علی: بس کنم گر این سخن افزون شود/

خود چه بود؟ که خارا خون شود.^{۸۴} بیش از این با خلق گفتن روی نیست/ بحر را گنجایی اندر جوی نیست. ۴. اظهار علاقه و اخلاص مولوی را نسبت به حضرت علی (ع) نمی‌توان مستند تشیع به معنای کلامی و فقهی کلمه تلقی کرد؛ زیرا در عین آنکه اظهار اخلاص به ولایت علی می‌کند، همچنان مقید به مذهب تسنن است.

۸۴. همان، ۱، ۳۸۲۰.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
- اعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی، تهران، گروس، ۱۳۷۵ ش.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ ش.
- پازوکی، شهرام، «گفتاری در باب انتساب سلاسل صوفیه به حضرت علی (ع)». فصلنامه اندیشه دینی، دانشگاه شیراز، شماره اول و دوم، ۱۳۷۹ ش.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۷ ش.
- چیتیک، ویلیام، سی طریق صوفیانه عشق، ترجمه مهدی سررشته‌داری، تهران، مهر اندیش، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، سرّ نی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸ ش.
- زمردی، حمیرا؛ و نظری، زهرا، «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی (بر پایه امهات کتب نثر صوفیه)»، دوفصلنامه ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهراء، سال اول، شماره اول، ۱۳۸۸ ش.
- شبیل، آنه ماری، شکوه شمس، سیری در آثار و افکار مولانا جلال‌الدین رومی، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
- عین‌القضات، عبدالله بن محمد، شکوی الغریب (فارسی) دفاعیات و گزیده حقایق عین‌القضات همدانی، ترجمه فارسی و تحشیه قاسم انصاری، تهران، منوچهری، ۱۳۷۸ ش.
- غزالی، ابوحامد محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ ش.
- همو، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
- لویس، فرانکلین، مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، نامک، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۳ م.
- مرغینانی، برهان‌الدین ابی‌الحسن علی بن ابوبکر، الهدایه، مصر، مطبعة الامیریة، بی تا.
- مصلائی یزدی، علی‌اکبر؛ و مدرس یزدی، جواد، تقدی بر مثنوی، قم، انصاریان، ۱۳۷۵ ش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش.
- همو، مثنوی معنوی، تصحیح: رینولد الف نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۶۰ ش.
- همو، مجالس سبعه، تصحیح: توفیق سبحانی، تهران، کیهان، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ش.
- همایی، جلال‌الدین، مولوی نامه، تهران، آگاه، ۱۳۵۶ ش.

